

یاسِ عرفان

تحلیلی از سرگذشت، خاطرات و
کرامات جعفر آقا مجتهدی

نعیم مجتهدی

اسلام الحسن المہم



شناسنامہ کتاب

- نام کتاب: یاس عرفان
- نویسندہ: نعیم مجتہدی
- ناشر: انتشارات تہذیب
- شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
- نوبت چاپ: دوم - (اول این ناشر)
- تاریخ چاپ: بہار ۱۳۸۵
- چاپ: چاپخانہ عمران
- قیمت: ۲۵۰۰ تومان
- شابک: ۵-۳۸-۷۶۳۶-۹۶۴

مرکز پخش:

قم- خ حضرتی - مقابل دارالشفاء - مجتمع تجاری ساحل - پ ۲۲ - انتشارات تہذیب

۰۲۵۱-۷۷۲۰۵۹۰

فهرست

۱۷	مقدمهٔ پروفیسور بوتراپی
۲۲	مقدمهٔ مؤلف: سندی از اسناد حقیقت

فصل نخست:

۲۷	زیارت دریا
۳۲	کودکی از خاندان مجتهدی
۳۵	نقش تربیتی والدین
۳۷	الف: پدر
۴۱	فوتِ پدر
۴۳	ب - مادر
۴۸	کودکی و نوجوانی
۴۹	روایاتی در پنج سالگی
۵۱	بی قرار و درونگرا
۵۱	مودّٰنِ خوش الحان
۵۳	رشیذُ مرد
۵۵	آزمایشی دهشتناک
۵۹	مقامِ خورشیدیان

فریاد خوانِ عاشورائی.....	۶۲
استعدادِ محض.....	۶۳
از تهذیب تا تقویت.....	۶۴
اموری که کسی متوجّه نشد!.....	۶۵
تیزهوشی مادر و اسراری سر بسته.....	۶۵
در جستجوی کیمیا.....	۶۷
در ساحلِ دریای سز.....	۶۹
ماجرای کاسه گمشده.....	۷۰

فصل دوم :

رؤیای التهاب.....	۷۳
به «مقصدِ اعلیٰ».....	۷۵
گام در وادی مقدّس.....	۷۶
در چشمِ خورشید.....	۷۸
نهایی ترین مقصد.....	۸۰
خدا حافظ! کیمیا.....	۸۲
رو سوی نجف.....	۸۳
از معرفت تا معرفت.....	۸۶
در زندان.....	۸۷
دوره ریاضت.....	۸۹
در جاذبیت علوی.....	۹۰

۱۲	مالکِ غایب
۱۶	معیشَتِ عارف
۶	چگونه به اینجا رسید؟

فصل سوم:

۹۹	در سرزمینِ رویش‌ها
۱۰۱	رویش‌های معنوی
۱۰۱	ماجرایی جالب
۱۰۲	مجهولِ اسمِ اعظم
۱۰۲	بیست روز در مسجد کوفه
۱۰۴	صعودی والا
۱۰۵	در سَنَهله مسجد سهله
۱۰۶	حَقّ جانشینی
۱۰۹	یاد باد آن چشم
۱۱۱	در مکتبِ عشق
۱۱۴	در کربلا
۱۱۵	کَفَاشِ شوریده حال
۱۱۶	تصویری از مجتهدی
۱۱۷	منکرانِ آیاتِ مجتهدی
۱۱۹	حوادثِ خونتین...!
۱۲۱	مصلحت‌های تعیین‌کننده

۱۲۵	در زندان کاظمین
۱۲۶	رسالت و رسالت‌گزاری
۱۲۸	راهنمای سالکان
۱۲۸	داستانی دیگر؟
۱۲۸	راهنمای آبروی پیامبر و امیر

فصل چهارم :

۱۳۱	ایران، نور باران
۱۳۳	دستگیری‌های معنوی
۱۳۴	حواله‌های غیبی
۱۳۴	فنا در اراده معصومین
۱۳۵	بحثی در مأموریت‌ها
۱۳۷	تنها راه ملاقات

فصل پنجم :

۱۳۹	روش عرفانی
۱۴۱	سخنی در اسلوب عرفانی
۱۴۱	روش عرفانی مجتهدی چگونه بوده است؟
۱۴۱	عارفی فرا فرهنگی
۱۴۴	خط دیانت
۱۴۴	حرکت در چارچوب شریعت

۱۴۶	نمایانگر روح عبودیتی.....
۱۴۷	عمل به فقه.....
۱۴۸	امر به معروف.....
۱۴۹	تأکید بر احترام به مادر.....
۱۴۹	اول مادر تان!.....
۱۵۰	گشایش کار.....
۱۵۱	شما از مادر تان قهر نموده اید!.....
۱۵۲	توضیحی کوتاه.....
۱۵۴	دقت در غذا (۱).....
۱۵۵	دقت در غذا (۲).....
۱۵۶	ترک مکروهات.....
۱۵۹	ولایت‌مداری آیت الله بهجت:.....
۱۶۰	الف - عشق امام به حسین.....
۱۶۰	چرا و چگونه؟.....
۱۶۱	ای گریه، ای اشک‌ها بریزید.....
۱۶۳	کارسازی گریه بر حسین «ع».....
۱۶۵	حسین، شیرابه فیوضات هستی.....
۱۶۶	ارجاع به اهل بیت.....
۱۶۷	احترام ویژه به سادات.....
۱۶۹	نمونه‌ای از حساسیت.....
۱۷۰	جان چه ارزشی دارد؟.....

۱۷۱		سهمِ سادات!
۱۷۲		مقامِ ذکر؛ مردِ ذکر
۱۷۴		صدایِ ذکر کوه
۱۷۵		حکایتی دیگر؛ این است مقامِ ذکر
۱۷۷		اُنس با حیوانات
۱۷۷		از خزنده تا پرنده
۱۷۸		مردِ ذکر (۳)
۱۷۸		آری، سبحان الله
۱۸۰		ب - التیامِ دلها
۱۸۳		آیا می‌دانید چرا؟
۱۸۴		چند ماجرا
۱۸۴		الف - همان کس که خودتان می‌دانید
۱۸۵		ب - کنارِ قبر شیخ فضل الله
۱۸۷		ج - کشکولِ پر اسکناس!
۱۸۷		د - مردِ اسکناس دار!
۱۸۹		ج - جدایی از صوفی‌گری
۱۹۰		از جدایی تا انفکاک
۱۹۲		از دیدگاههای سلوکی
۱۹۲		بهترین ختم

فصل ششم :

در بارگاه قدسیان ۱۹۵

- گذر از «دیوارِ زمان» ۲۰۲
- همزادِ ابدیت ۲۰۴
- ۳ - موهبتی بنامِ کرامت ۲۰۷
- کرامت چیرا؟! ۲۰۷
- کرامتِ مداران ۲۱۳
- از «مشاهدات» و «کرامات» ۲۱۵
- الف: وسعت دید ۲۱۶
- وسعت دید (۱) ۲۱۹
- دیدِ از اعلیٰ علّیین ۲۱۹
- وسعتِ دید (۱۴) ۲۳۰
- ب: کراماتی دیگر ۲۳۱
- ۱ - تشرّف به مکه ۲۳۱
- ۲ - من امام زمان نیستم! ۲۳۱
- ۳ - بشارتِ سلامتی ۲۳۴
- ۴ - خبری از ده سال قبل ۲۳۵
- ۵ - آقای مجتهدی پیاده شد ۲۳۵
- ۶ - به زلّالی باران ۲۳۷
- ۷ - چشمه دارو ۲۳۷
- ۸ - معجزه رخ داده است! ۲۴۰

۲۴۰	۹ - امید به آزادی
۲۴۱	۱۰ - تضاد فی انباشته از سلامت
۲۴۴	۱۱ - نمونه‌هایی از معافیت‌ها
۲۴۵	۱۲ - خاطره‌ای از یکی از عمر زادگان
۲۴۶	کرامتی تطبیقی
۲۴۷	۱۳ - پیام رسان حضرت معصومه
۲۵۱	۱۴ - از مشهد به قم
۲۵۲	۱۵ - از دست فاطمه زهرا
۲۵۵	۱۶ - کرامتی زنده
۲۵۵	در ایام اقامت در تبریز
۲۶۰	طبیعت و ماوراء طبیعت
۲۶۰	سخنی در ارتباط متقابل
۲۶۴	نگرشی بر کنش و واکنش
۲۶۶	ماجرایی دیگر از کنش و واکنش
۲۶۸	کنش و واکنش؛ بازتاب و انعکاس
۲۷۱	۱۷ - خیر از غیب
۲۷۳	۱۸ - ماه امام زمان
۲۷۳	۱۹ - نیروهای فوق طبیعی
۲۷۴	۱۹ - ۱ - بازگشت ناوها از خلیج فارس
۲۷۷	۱۹ - ۲ - مهندسی آلمانی و صحنه‌ای میخکوب کننده
۲۷۸	۱۹ - ۳ - کندی اینگونه ترور شد؛

۲۷۸	واقعه‌ای در سطح جهانی
۲۸۰	کندی؛ از سیاست تا ترور
۲۸۰	از زبان نزدیکترین دوست
۲۸۷	به روایت «تاریخ و تصویر»
۲۸۸	۱۹ - ۴ - تأدیب معمر قذافی
۲۸۹	۱۹ - ۵ - نجات جان چهارصد انسان
۲۹۰	۲۰ - کرامتی بزرگ
۲۹۱	تشخیص سیادت (۱)
۲۹۲	تشخیص سیادت (۲)
۲۹۴	۲۱ - از قوای معنوی؛ خلق بدن
۲۹۵	۲۲ - کیمیا
۲۹۶	۲۳ - طئی الارض
۲۹۶	گردباد پیشگان
۲۹۸	الف - سید علی قاضی
۳۰۳	ب - جعفر آقا مجتهدی
۳۰۷	طئی الارض (۶)
۳۰۸	تصرف در زمان
۳۰۹	ج - شیخ مجتبی قزوینی
۳۱۰	د - آیت الله مرندی
۳۱۱	۲۴ - مرد شفاگر
۳۱۲	۱ - شفا یافتگان

۳۱۳	اعتراف‌های خاضعانه.....
۳۱۵	از نمونه ها
۳۲۴	طبابت (۹).....
۳۲۴	حاشا به کرم اهل بیت
۳۲۶	طبابت (۱۰)
۳۲۶	جوان سرطانی چگونه شفا یافت؟
۳۲۷	۲۵ - یا علی؛ سر شفا و استشفای
۳۳۰	در همین راستا

فصل هفتم:

۳۳۷	تأله علمی
۳۳۹	اشتراک‌های حیرت آور.....
۳۴۴	۱ - حیات سالاری.....
۳۴۹	۲ - بخشش بی حد و حساب.....
۳۴۹	ثروتمندی بی چیزا!
۳۵۲	۳ - این است معصوم.....
۳۵۴	عارف عالم؟
۳۵۴	از عرفان تا علم
۳۵۸	نقد مبانی کمونیسم
۳۵۹	داستانی از احاطه بر فلسفه
۳۶۰	در مصاف با اجنه

۳۶۳		حکایتی دیگر.
۳۶۵		سنگبارانِ جنیان
۳۶۷		توضیحاتی از دانا مردان.
۳۶۸		سیلابِ تهمت‌ها و شناگری وارسته
۳۶۹		از انکار تا انکار!
۳۷۰		حکایتِ حال منکران
۳۷۱		چشمانِ ردّ و انکار
۳۷۲		واکنش‌های عارفِ مرد
۳۷۳		مواردِ اندکِ شمار
۳۷۴		ماجرایی خانوادگی
۳۷۶		مگر من چه داعیه‌ای دارم؟
۳۷۷		در اوج قلّه تواضع
۳۷۸		از این خبرها نیست!
۳۷۹		نورافکنی در جاده تاریک؛
۳۷۹		قول و قرارهای مخصوص

فصل هشتم:

۳۸۱		از زوایای دیگر...
۳۸۳		در آستان‌های قدس.
۳۸۴		در بارگاهِ عصمت پیشگان
۳۸۵		تجرّد و عدم تأهل؛

۳۸۵	چرا و چگونه؟
۴۰۰	حقوق متقابل؛ اهتمامی دیگر
۴۰۰	حامی فقرا و محرومین
۴۰۳	هماره فریاد
۴۰۵	موسای قوم محمد
۴۰۷	در جریان جنگ تحمیلی
۴۰۹	اسلام اسلامی
۴۱۴	با مخلصان
۴۱۵	الف - در جریان آزادی اسرا
۴۱۶	عنایت به مقوله تخصص

فصل نهم :

۳۲۱	کشتن اسرار
۴۲۴	الف - آیت الله سید محمد هادی میلانی
۴۲۶	ب - آیت الله مرعشی نجفی
۴۲۹	ج - آیت الله سید عبدالکریم کشمیری
۴۳۰	د - آیت الله بهاء الدینی
۴۳۱	ه - آیت الله حسن صافی اصفهانی
۴۳۲	و - آیت الله گلپایگانی
۴۳۳	ز - مرحوم میرزا تقی زرگری
۴۳۵	ر - حاج غلامحسین کریمی

۴۳۵	پایان یک عرفان
۴۳۵	صبر صابرا نه
۴۳۷	ارتحال عارف
۴۳۹	جریان چه بود؟
۴۴۱	حکایت تغسیل
۴۴۴	خاتمه: مجتهدی از نگاه دیگران
۴۵۷	مکاشفه یک پروانه
۴۵۰	اعلام

مقدمهٔ پروفیسور سید محمدعلی بوتربی

چیزی که می‌توانم به آن اشاره کنم، این است که: جعفر آقا، در ایام اقامت خود در مشهد - که قطعاً بیش از ۲۵ سال بود - حدود ۱۹ سال را در منزل ما اقامت داشت و یکی از اتاق‌های خانهٔ محقر ما، در اختیار او قرار داشت که می‌نشست و همه روزه، تعدادی از دوست‌دارانش از جاهای دور و نزدیک، و عمدتاً تهران، به دیدنش می‌آمدند.

پدرم، مرحوم حاج سید احمد بوتربی، عاشقِ آقای مجتهدی بود و به قدری دوستش داشت که از روی اشتیاق و علاقه، با او مزاح می‌کرد و وی را می‌خنداند و اصولاً این مرحوم جعفر آقای مجتهدی بود که پدر را به حقیقت آشنا نموده، و پای او را به عوالم معنوی و عرفانی باز کرده بود و هم به اشارهٔ ایشان بود که پدرم - که از ایام تبریز و جوانی، با جعفر آقا مرتبط بود و حشر و نشر داشتند - برای گذراندن دورهٔ ریاضت و پاره‌ای از مراحل عرفان عملی، به «هندوستان» سفر کرد و در ایران هم، با هم، به کوه و بیابان می‌رفتند و اجمالاً پدرم در پاره‌ای از ریاضت‌ها، جعفر آقا را همراهی می‌کرد و من گاهی اوقات، با آنها همراه می‌شدم و می‌دیدم که مشغول «ذکر» می‌شدند.

جعفر آقا، به قدری با ما خودمانی بود و ما مکرر و به مدت زیاد و طولانی، وی را ملاقات نموده و از نزدیک دیده بودیم که در اصل جزو خانوادهٔ ما به شمار می‌آمد و تمام خواهران و برادران من، او را مانند عموی خود دانسته و «عمو جان» خطابش می‌کردیم.

ایشان از لحاظ صورت و جمالِ ظاهر، بسیار دیدنی و زیبا بود، به

قدری زیبا که واقعاً فوق‌العاده بود؛ چشمانی آبی رنگی داشت که درشت هم بودند و وقتی با قامت بلند و تنِ تنومندانه و پوست بلوری او ترکیب می‌شد، چنان جذابِ نشانش می‌داد که هر کسی را، در همان نگاه اول مجذوب خود می‌ساخت. چشم‌های او، تقریباً دو برابر اندازهٔ یک چشم معمولی بود و ریش سیاه بلند و زلف‌های آویخته، شکوهی خاص به وی بخشیده بود.

باید بگویم: دابِ عرفانی آقای مجتهدی «سکوت» بود، او روزهای خود را با «سکوت» سپری می‌ساخت و دقایقش را با «سکوت» می‌گذراند و به ندرت سخن می‌گفت.

من در دنیای کودکی، علاقهٔ خاصی به او داشتم و همواره نگاهش می‌کردم، خصوصاً وقتی که به نماز می‌ایستاد، بی اختیار در شخصیت او غرق می‌شدم؛ چون به شدت دیدنی و نگرستنی می‌شد. حالات خاصی در نماز داشت، با خضوعی بسیار، رو به قبله می‌ایستاد و اول کاری که قبل از شروع نماز می‌نمود، این بود که جیب‌هایش را خالی می‌کرد، تا سبکبال باشد و چه سبکبالانه به نماز می‌ایستاد، و چه با تأنی نماز می‌گذارد؟

او آن چنان در سکوت‌های سنگین و دامنه‌دار غوطه‌ور می‌شد که به حرف آوردنش، امری واقعاً مشکل بود، و محصول یک ساعت تلاش یک شخصِ مقرب، تنها چند «بله» کوتاه بود که احیاناً از او می‌شنید و بس. تنها چیزی که زیاد می‌شد از او شنید، «بله آقا» و «آقا جان» بود، و دیگر هیچ! دیگر چیزی به زبان نمی‌آورد.

موضوع عجیبی که بعدها (در دوران تحصیلات دانشگاهی) به آن پی

بردم، این بود که: مغزِ جعفر آقا، مغزی عمیقاً ریاضی بود. او به سوالات پیچیده‌ای که دانش آموزان هم‌سن و سال من می‌پرسیدند، بلافاصله و به آسانی جواب می‌داد و هر مسئله ریاضی را، به فوریت حل می‌کرد. ظاهراً در تبریز دیپلم قدیمه گرفته بود، و بعد از آن به نجف رفته بود، و بعد از آن درسی نخوانده بود، با این حال، در ریاضی فوق‌العاده تردست بود و من خود، چندین بار در خصوص ریاضی و دروس ریاضیکی، او را امتحان نمودم، و دیدم خیلی راحت از عهده بر می‌آمد. او هر مسئله‌ای را به سرعت حل می‌کرد.

نخستین بار که فهمیدم شخصیت او در وجود من اثر نهاده، در دوران دانشجویی، در خانه دایی فقیدم؛ علامه محمدتقی جعفری بود که از مشهد به تهران منتقل شده بودم. بارها اتفاق افتاد که چیزی گفتم و اعجاب مرحوم علامه جعفری برانگیخته شد، و از من پرسید: اینها را از کجا می‌گوئی و من آنجا فهمیدم که اینها از اثرات وجودی آقای مجتهدی است که در اثر کثرت مؤانست خانوادگی، ناخودآگاه در وجود من جایگیر شده بود. اساساً او مرد تأثیرگذاری بود. هر کس که ملاقاتی با او عمل می‌آورد، تحت تأثیر شعاع اخلاق و معنویت خاصش قرار می‌گرفت و چه بسیار بودند از اشخاص نامدار و صاحبان قدرت و ثروت آن روزگار و روزگارهای بعد که با یک دیدار، شیدایش شدند و به جمع مریدانش پیوستند. به خاطر دارم: یک بار بدون مقدمه از خانه خارج شد. پرسیدیم: به کجا می‌روید؟ فرمود: نمی‌دانم، مرا می‌کشند و باید بروم! بعد از چند ساعت که برگشت، گفت: وقتی داشتم می‌رفتم، دیدم یک سگ، چند بچه

زائیده و آنها در گوشه‌ای ویلان و سرگردان می‌باشند، چون گرسنه بودند، غذائی برایشان دادم، و وقتی خوردند، برگشتم و آمدم. یکبار، یکی از برادرانم - که در جوان‌سالی از دنیارفت - یکی از همشیره‌ها را اذیت کرده بود. جعفر آقا، بی اختیار ناراحت شد و او را به آرامی زد. آنگاه، برای آن که رضایت برادر را به دست بیاورد و ناراحتی‌اش را از دلش خارج کرده باشد، رفت و چندین کیسه بادام و... خرید و به منزل آورد.

جالب است که تمام همسایه‌های ما، مُرید جعفر آقا مجتهدی بودند. یکی از همسایه‌ها که راننده تریلی بود، نقل می‌کرد: در ماه زمستانی، در یکی بیابان‌های اطراف مشهد می‌رفتم که ماشین پنجر شد و مجبور شدم برای تعویض لاستیک پیاده شوم. هوا چنان سرد و سوزنده بود که اگر کسی مجبور نمی‌شد، یک دقیقه هم نمی‌توانست تاب بیاورد، در این حال، از دور کسی را دیدم که در حال نزدیک شدن به سمت من بود و از بدنش، بخار و حرارت بلند می‌شد. وقتی نزدیک‌تر آمد، دیدم آقای مجتهدی است، که در آن سرمای غیر قابل تحمل، به راه افتاده و داشت می‌رفت. هر اندازه خواهش کردم که به ماشین من سوار شود، قبول نکرد و راه خود را رفت.

آقای مجتهدی، در مجموع، کاری به کار دنیا و اهل دنیا نداشت، و حتی به اندازه یک تار مو هم، دل در گرو دنیا ننهاده بود. با اینکه مقادیر بسیار فراوانی پول به دستش می‌رسید، آن مقدار فراوان و بی‌شمار که واقعاً نمی‌توان محاسبه کرد، با این حال، در دیناری از آنها تصرف نمی‌کرد و همه آنها را در اختیار فقرا و محرومین می‌گذاشت و خود به زیلویی

بسند می‌کرد و هیچ نداشت، هیچ! بعد از آنکه به قم انتقال یافته بود، مادرم به دیدنش رفت و با اینکه به کسی اجازه ملاقات نمی‌دادند، تا صدای مادرم را شنیده بود، شخصاً به استقبال آمده، و با ادب و احترامی که خاص او بود، ارتحال برادرم را تسلیت گفته و سر سلامتی داده بود. و از جمله گفته بود: وقتی هاشم از دنیا رفت، از خانم تقاضا کردم، بر صبر شما یفزاید. جعفر آقا تا آخر عمر، همان بود که قبلاً بود.

آقای مجتهدی، واقعاً انسان بی‌نظیری بود و به طرزی محکم و طوری مستحکم، خود را ساخته بود. به عقیده من، در برابر زحمتی که آنها کشیده و نفسی که آنها از بدن خارج کرده‌اند، «کرامت» چیز چندان زیاد و مهمی نیست، ولی بدا و دردا که برخی از نزدیک‌ترین اقوامش او را «دیوانه» می‌دانستند و حالا امر دیگر معلوم شده و آشکار گشته که چه کسی «دیوانه» بود.

هر چند که بر پیکر ما تاخته‌اید	از مجموعه‌های ما، بنا ساخته‌اید
هر چند ز خون پهلوانان، اینک	دیرست به ضرب سگه پرده‌ای
هر چند، که از رگ رگ بریده‌ما	زنجیر طلا، به گردان انداخته‌اید
هر چند که در باغ شقایق‌ها مان	چونان علف هرزه، قد افراخته‌اید
غم نیست اگر به اشک ما طعنه زنید	تاریخ قبيله را، چو نشناخته‌اید
اما به همان که رفت و نامد خبرش	سوگند! که ای دوزخیان، باخته‌اید!
	یادش جاودان باد.

مقدمه مؤلف: سندی از اسناد حقیقت^۱

در زیر لباس‌های سپیدی که بر تن می‌کرد، برای خود مردی دیگر بود، با نشانه‌هایی آسمانی از عصای موسی و دم عیسی و تبر ابراهیم و کشتی نوح! وقتی در کوچه‌های خاکی نجف با نعلینی رنگ و رو رفته راه می‌رفت، کسی خیال نمی‌کرد صاحب این نعلین بی‌ابهت و لباس‌های مندرس و فرسوده، دارای چنان قدرتی باشد که ضمیرها را بخواند، از گذشته خبر بدهد، و با کلامی کوتاه، هر گره بسته‌ای را باز کند. نمی‌دانم چه بنامش؛ نیلوفر یا یاس؟! به گفته تاگور:

«نیلوفر»، با آفتاب از آب بر می‌آید و چون خورشید

دامن فروچید، سر زیر آب می‌کند و به خواب می‌رود.^۲

مجتهدی نیز به واقع اینگونه بود. هندوها می‌گویند سرگذشت انسان، به سرگذشت نیلوفر می‌ماند؛ در دل آب غنچه می‌بندد و با نخستین بوسه فروغ بامداد، لب‌گشوده انسانی را می‌ماند که از غنچگی به اوج شکفتگی رسیده است: این همان نیلوفر سرزمین ماست / که در آب بیگانه / با نامی

۱ - در منابعی چند، از مجتهدی به عنوان «مرد بی نهایت و سند حقیقت، آیه‌الحق جناب جعفر آقا مجتهدی» یاد شده. «ز مهر افروخته»، چاپ اول ۱۳۸۱، انتشارات سروش، ۳ و ۹۸. این سخن درستی است و نه سخن یک شخص که قضاوت یک فرهنگ و تاریخ است و باید نیز چنین باشد، چرا که مجتهدی به واقع رنگ بی نهایت گرفته و سندی از اسناد قطعی حقیقت به شمار می‌رفت.

۲ - «نیلوفر عشق»، ترجمه: ع. باشایی، نشر طهوری / ۷.

دیگر می شکفت.^۱ و من نیز به بهار معترضم که چرا «یاس» های خود را یکسان بر شهر نمی پراکند؟ همان «یاس» که عطرِ دوشیزه های ملکوتی است. با گل «یاس» نجوا می کرد / قطره باران: مرا همیشه در دل نگاهدار! / گل یاس آهی کشید که: افسوس! / و در خاک افتاد.^۲

عصرِ ما، روزگارِ عجیبی است، روزگاری متفاوت و متمایز؛ با ویژگی هایی خاص. یکی از واضح ترین نمودهای این عصر، شکل گیری و تداوم آن، در فقدانِ بزرگانِ روحی - معنوی است. عصرِ ما، عصرِ شکوفائی ها و شکوهمندی های بی نظیر در عرصه «صنعت و سرمایه» و «سلاح و سیاست»، اما عصرِ فضیلت های فراموش شده هم هست. در چنین عصری، به جستجوی «شهداء الفضیلة» رفتن، آب حیات در ظلمات جستن است،، واقعیتهایی که مستنداتی قوی و قویم، برایش شهادت داده و می دهند. ایده آل ها و باورهای امیدبخش، همیشه ضروری اند و در عرصه معتقدات، هرگز نمی توان فقط با اتکاء واقعیات خشک و عریان، به ارضاء امیدها و تأمین آرامش درونی پرداخت. در عین حال، این موضوع نیز با تمام ابعادِ خود به اثبات رسیده که: داستان های دینی، اگر به جای خود ذکر شوند، باید از آنها عکس گرفت و بزرگ کرد.

... بسیاری از کسانی که امروز، در جاذبیت شخصیت عرفانی - ملکوتیِ مردانی چون عارف بزرگ؛ جعفر آقا مجتهدی (رحمة الله علیه) قرار گرفته اند، از نزدیک موفق به درکِ حضوری آن عارف کم نظیر نگشته و

جمالش را با چشمان خود ندیده‌اند. ولی، آنها در عینِ این بی‌سعادتِی ژرف و حسرتناک، این توفیق را دارند که هم عصرِ آن عارفِ بزرگ بوده و در فضا و روزگاری نفس بکشند که وی در آن حضور داشته و نفس کشیده است. بی‌گمان، این، در حدِّ خود موهبتی ارزشمند است که ارج و قدرِ آن در فرداهایی معلوم خواهد شد که از پسِ امروزها طلوع خواهد کرد و قطعاً آیندگان ارزشِ آن را بهتر از ما خواهند دانست.^۱ بی‌تردید، هم عصر شدن با اولیاءِ راستینِ خدا، چونان سایه‌ای حفاظت‌گر، ابعادی از زندگی انسان‌ها را از لحاظِ روحی و معنوی، بیمه می‌کند و اثراتی بنیادین در لطافت و سلامتِ حیات اجتماعی آنها بر جای می‌گذارد. باید اعتراف بیاوریم: ما این توفیق را داشته‌ایم که تعدادی از کسانی که عارف نیک سیرت را از نزدیک دیده و ارتباطات و مناسباتی با وی داشته‌اند، پیدا نموده و از خرمنِ خاطرات و نکته‌های سازنده آنها بهره گرفته‌ایم که گوشه‌هایی از آن، در این دفتر به حضورِ صاحب‌دلان مشتاق روایت خواهد شد. این کتاب، در واقع، مکتوب شده بخشی از خاطراتی است که از زندگی، اخلاق، خاندان، شخصیت، اندیشه‌ها، مسافرت‌ها، دیدگاه‌ها، و بیانات اخلاقی، و مهمتر از همه نکات اخلاقی و عرفانی مرحوم مجتهدی به دست ما رسیده است. خوشوقتی مؤلف، عمدتاً از این ناحیه

۱ - زیاد شده بی‌رحمی دنیا، زیاد / شاید امروز، شاید / آخر فردایی باشد / که می‌گوئیم و می‌شنویم، سالهاست / شاید امروز / دیروزی بود که همواره دوستش داشته‌ایم. «زندگی حق السکوت من است»، ن. الهام / چاپ اول ۱۳۸۴، انتشارات مطبوعات دینی / ۶۱.

است که کتاب حاضر مجموعه‌ای است نسبتاً غنی که کوشش شده «دروغ» و «تحریفی» در آن راه نیافته باشد. علت این موضوع در وهلهٔ اول به نگاه علمی و منطقی نسبت به کلیت موضوع (= حیات و اخلاق مرحوم جعفر آقا مجتهدی) و در وهلهٔ دوم به توفیق کاوش، جستجو و تفحص در خاندان و خانوادهٔ عارف مجتهدی بر می‌گردد. در حقیقت این کتاب، عارف بزرگ خاندان مجتهدی را از نگاه «خانواده» و «افراد خاندان»، و «معتمدان» و «خواص» وی خواهد کرد.

کتاب‌هایی که برای تصویر جمال و جلال عالمان و عارفان بزرگ نگاشته می‌شود، معمولاً از داشتن یک «اسلوب» (راهواره = Routine) جدید در نگارش، روشی نوآورانه در تبویب، و خصوصاً عدم روان و بروز بودنِ نثر و شیوایی قلم، به شدت رنج می‌برند. خصوصاً که به نظر می‌رسد روش‌های کهنه و نگاه‌های سنتی و ناکارآمدی که در این قبیل نوشته‌ها به کار گرفته می‌شود، دورهٔ خود را سپری نموده و امروزه عملاً فاقد کارکرد است، چه برسد به اینکه در اوج سستی و ناتوانی، بتواند شخصیتی از شخصیت‌های «عبارت‌گریز» و «فرا قلم» را به درستی روایت کند و برای کم‌بهرگان، بازتاب دهد؟ بر این اساس، برای معرفیِ نخبگانی از نوع مجتهدی، به کارگیری روش‌های جدید و متنوعی لازم است، تا از نقطه ضعف‌های آزار دهنده‌ای که همه جا را فرا گرفته، عاری باشد و از ضعف و آشفتگی‌های فاحش مرسومِ روش‌های تکراری، جزاً و کلاً مبرا. یادآوری می‌کنم استفادهٔ عمده و تکیه فراوان نویسنده در این کتاب، در تمام مباحث مطرح شده، عموماً متکی به منابع ارزشمند و «فرا نقلی»

بوده و در روش پژوهش، معطوف به آثار ارزشمند و ماندگار بوده است. در مواردی که احساس کرده‌ام مطلب یا مطالبی چند، نیاز به «پرورش» و «پیرایش» و «پژوهش» دارد، دست به تغییر و اصلاح ساختاری زده‌ام که همه آنها در راستای بهتر معرفی کردن حضرت مجتهدی بوده. فکر می‌کنم اهل قلم در این خصوص، به من حق بدهند که هر کجا احساس کرده‌ام نقصی وجود دارد، سعی کنم آن را کامل‌تر بیان نمایم. خوشوقت بوده و هستم که در تمام مراحل طولانی کار، از راهنمایی‌های ارزشمند اهل فضل، و به خصوص استاد عزیز کریم فیضی بهره‌مند بوده‌ام و فراز و فرودهای نثر آشفته‌ام، با قلم خوشخوان ایشان و ناتوانی‌های نگارشی‌ام با سایه اشراف‌شان ترمیم پذیرفته است و چه بهتر که این مقدمه با قطعه‌ای از سروده‌های ایشان ختم پذیرد:

رها کن، آبی را

که زیر ظرف صدا پنهان داری

رها کن، رها که خاک تشنه نگاه ما

با نیلوفران درو شده‌اش

آب تو را می‌خواهند

قطره‌ای به نام‌شان نیت کن و قرعه بینداز!^۱

نعیم مجتهدی / تهران: ۳۰ مهر ۸۲.